

مطیع و مضمی که سعی مملکت دو ندر در جلد آن قدم کشنده چهر  
مسلوم اولان غداران مملکت بحکم علی از حد تهنیه لغو قدم بدو  
**صراع** ای بجای سرور از راست بر بالای تو در نزد سب و ساز  
قدم بیکدیگر آنگون مسندت بین او را که سلطان ایلدیرم و توره و دیگر  
اوزده دریا چشمشور دولتین بر او تهنیه بجای ایلدیرم از سید بلر  
**لا یجھکت** تعالی الله در می دهنده بی منت که اراده از لیبی بر که  
بی سر و با اعزاز تعلق این طوقش غنیمت بندگی این طوق العینه  
بی داعیه حساب فرمان فرمای مسندت نامی بر کوه قریش اسمان  
ترسی قنار و ذوالجلال شیت بی عاتی ترا پوشد از غل و سنگان بلبین  
انقضا این سلطانان فدا احکام خنجره استقلال این کلمه البصره  
گشت زاده دولت بر که ای هرزه گز در بدر ایدر و نذل منشا  
**یک** یکی را بر آری و شای در می یکی را بدر با جانی می  
کسی را نماند حال چرا توین او پست مرید خوامی می الفصه  
اضحی حکم فرمای چنین جنبش او بر تهنیت مسندت اسباب تهنیه  
ایلدیرم تا جو محمود که مالک از تهنیه بجای ایلدیرم است و در من صدقانی

انقض ما صلا علی القیان در قیسه  
نقش بر صدیر می

سید ایلدیرم کوبیده جا

جسته

جسته و رجعت ایلدیرم جسته ای که با بیاندان طلب من مقبول امدی  
فانده مند اولادای عاقبت کارست نه سدر بشمار یاری بدفع رقت  
تظلم ایدر و بخت نمونده نوار کجا سب سلطانین بر قبی بجای غلام  
سازوب بعد قیض المن زور بازوی تغلب ایلدیرم غلامی آمدن ایلدیر  
حالا در بی رافت سلطانین قطره غنایت نیاز ایدر مک  
اول بندان اللہ العالی با خود غلامی بجای تسلیم اصدار فرمان خضنا  
چو بان اولدنه بجای سعادت پناه آفرای سلطنت تهنیه خطا ایدر  
تور و نا جو راست سوبلر فی الحقیقه بویا یکی صورت کت برین اخیستار  
ایتکه زلا زیدر دبدی تو کشته رنگ آینه ارمای دولت آتش کوشن  
راحت اولدند فی الحال تو بوسلیم مال ایلدیرم روح اللدر در  
و سایر مطولات سپرده نوسنه کلام غزالی کت تحقیق که مآجور  
جسته جمله سکدن زیاد مرد و او ان سکدن اولوب آنگام  
اول بری محذرت فاندان فریشتان و بدیسی سب قیاس جو بدن  
ایدی اول شاه نوسنه کیدل سباص صلی علیا که خرم تهنیه سلطان  
دارا لجه طلیعه طلیعه بر نعل کاب سب سپور دقه ز جالدن او توره

در کوه قریش اسمان

Copyrighting University